

---

## بررسی سیمای زن در رمان «هزار خورشید تابان» اثر خالد حسینی با رویکرد نقد فمینیستی

---

فرحناز باور

دانشجوی مقطع دکتری ادبیات

Email: farahbavar346@gmail.com

---

### ■ چکیده

فمینیسم که به معنای «طرفداری از حقوق زن» و «جنس آزادی زنان» است، به عنوان نخستین جنبش برابری خواه و زنانه کوشید تا ذهنیت جامعه را مبنی بر این که مردان برتراند و زنان فروتر، از عوامل اصلی شکل‌گیری این جنبش‌های فمینیستی مبتنی بر تبعیض و بی‌عدالتی - تغییر دهد؛ زیر نام این جنبش برابری خواه، موج‌هایی چندگانه با هدف مشترک برابری جنسیتی به ظهور رسیدند که نقد فمینیستی، ثمره موج سوم است.

نقد فمینیستی یا زن محور به عنوان یکی از رویکردهای نقد ادبی، در اواخر دهه ۱۹۶۰ با مطرح شدن رمان «اتاقی از آن خود» اثر ویرجینیا وولف رایج گردید. این شیوه از نقد به بررسی نقش زنان در دو محور «زن در مقام نویسنده» و «چهره ارائه شده از زن در آثار نویسندگان» می‌پردازد. هدف تحقیق حاضر نیز تلاشی برای بازنمود هویت زنانه و چهره ارائه شده از زن افغانستانی در رمان «هزار خورشید تابان»، اثر خالد حسینی بر اساس مؤلفه‌های نقد فمینیستی است.

■ **کلیدواژه‌ها:** رمان هزار خورشید تابان، سیمای زن، مؤلفه‌های نقد فمینیستی.

## مقدمه

زنان در طول تاریخ به عنوان نیمی از پیکرهٔ خاموش جامعه، زینت‌افزای پدیدآورندگان رمان بوده و بازتاب سیمای‌شان در آثار نویسندگان همواره با فراز و فرودهایی همراه بوده است. سیمایی که از این نیمه‌های دوم آفرینش به خورد خوانندگان و اجتماع داده شده، گاه به پاکی خدا، و گاه به زشتی شیطان و فراتر از آن بوده است. در ادبیات گذشتهٔ ما، زنان همواره در فضایی مردسالارانه و در کنف حمایت مردان نشان داده می‌شدند. آن‌ها در ادبیات و داستان‌ها یا معشوقه‌های سیمین ساق بوده یا موجوداتی اهریمنی که باعث فریب و تباهی مردان می‌شدند. امروزه با رشد آگاهی زنان از موقعیت و حقوق زنانگی خویش و افزایش آثار نویسندگان زن و مرد پیرامون احوال آن‌ها، بستری مناسب برای به نقد کشیدن آثار مزبور با رویکرد نقد فمینیستی فراهم شده است.

آبوت پاملا و والاس کلر در کتاب «جامعه‌شناسی زنان»، فمینیسم را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «فمینیسم مکتبی است که فرودست بودن زنان را قابل چون و چرا و مخالفت می‌داند و این مخالفت مستلزم بررسی انتقادی موقعیت کنونی و گذشتهٔ آن‌ها و چالش با ایدئولوژی‌های مردسالارانهٔ حاکم است که فرودستی زنان را طبیعی و همگانی و اجتناب‌ناپذیر جلوه می‌دهد» (پاملا، والاس، ۱۳۸۵: ۳۱).

تحولات تاریخی جنبش فمینیسم و فعالیت‌های آن از نظر شعارها، اهداف و تبیین‌ها به سه موج مجزا تقسیم می‌شود: موج نخست که در شکل‌گیری آن جنبش‌الغای برده‌داری نقشی مهم داشت، خواهان اصلاح لباس، حق رأی، نقد خانواده و ازدواج شد. هدف اصلی و مهم فمینیست‌ها در موج دوم فمینیسم، نجات زن بود. نقد دانش مردانه، ردّ کلیت ازدواج، تأکید بر مجرد و حرفهٔ اقتصادی از جمله دیدگاه‌های مهم فمینیست‌ها در موج مزبور به شمار می‌رود. در موج سوم، شاهد پدید آمدن نگرش‌هایی جدید در رابطه با حوزهٔ خصوصی زندگی خانوادگی هستیم (مکنزی و دیگران، ۱۳۷۵: ۳۷۹).

جنبش‌هایی که در طول سه نسل پیاپی از دههٔ ۱۸۵۰ تا دههٔ ۱۹۱۰ جریان داشتند، بنا به ضرورت، مقاصد و روش‌هایی گوناگون را دنبال می‌کردند، با این حال، یک هدف بنیادین همهٔ فعالان را به هم پیوند می‌داد و آن این‌که زنان باید اختیار تعیین اهداف و کنترل زندگی‌شان را خود به دست گیرند.

در مرحله نخست شکل‌گیری فمینیسم، مری ولستون کرافت، نویسنده کتاب «احقاق حقوق زن و زنان مدافع حقوق زن»، امکان تحصیل، مالکیت، داشتن حق رأی و بسیاری امکانات اجتماعی و فردی دیگر را برای زنان فراهم کرد، و در مرحله دوم، خواهران برونته، جین آستین، جورج الیوت و دیگر نویسندگان و مترجمان قرن‌های هفده، هجده و نوزده، زن را به عنوان نویسنده حرفه‌ای وارد عرصه ادبیات نمودند. در مرحله سوم، وولف، و با اندکی فاصله، دوبوار، انقلابی را آغازیدند که زنان متفکر، منتقد و نظریه‌پرداز پس از آن دو را به ثمر رساندند. این انقلاب که نقد فمینیستی نام داشت، بررسی و شناخت تاریخی و اجتماعی حرکت زن بود که به منزله یک جریان فکری موجه در تضاد با گفتمان‌های غالب مردمدار و نشان دادن حضور نادیده گرفته شده زن و نقطه‌نظر پنهان و حذف شده او لاجرم اعتبار تمامی دانش مردمدار را به چالش می‌گرفت. نقد فمینیستی به تدریج در همه عرصه‌های علم رخنه کرد و به بازبینی و بازنویسی رشته‌های گوناگون دانش پرداخت تا فضایی برای زن و دیدگاه او به وجود آورد. این سه مرحله در یک روال خطی، یکی پس از دیگری در دوره‌های متفاوت به‌ویژه در قرن بیستم با هم و در کنار هم به وجود آمدند و رشد کردند (وولف، ۱۳۹۲: ۱۸).

نقد فمینیستی با انتشار کتاب «اتاقی از آن خود»، اثر ویرجینیا وولف، بنیان نهاده شد. وی معتقد بود که تغییر اساسی و زیربنایی نظام کشورش لازمه آزادی و استقلال زن است. بر اساس تقسیم‌بندی الاین شوالتر، دو گرایش عمده در این شیوه نقد ادبی وجود دارد: گرایش اول که «جلوه‌های زنان» نامیده می‌شود، اساساً به این موضوع می‌پردازد که زنان به‌ویژه در آثار ادبی که مردان نوشته‌اند، به چه صورت و با کدام نقش‌های قالبی به خواننده ارائه شده، و گرایش دوم که نقد فمینیستی «نقد زنان» نامیده می‌شود، زن در مقام نویسنده مورد توجه قرار می‌گیرد (پاینده، ۱۳۸۲: ۱۴۳).

بررسی و تثبیت سیمای زن افغانستانی با در نظر داشت مؤلفه‌های نقد فمینیستی در رمان «هزار خورشید تابان»، از اهداف عمده این پژوهش است؛ نیز تلاش بر این است که بدانیم در رمان مذکور، زنان با کدامین سیما و تجربه‌ها نمایانده شده‌اند.

### پیشینه تحقیق

نویسندگان و پژوهشگران در امر بازنمایی سیمای زن افغانستانی، موفق‌تر عمل کرده و آثاری چشم‌گیر پدید آورده‌اند که ذکر هر یک از آنها بر اطالۀ کلام خواهد افزود. دربارهٔ رمان *هزار خورشید تابان*، بیش از ده‌ها مقاله و پایان‌نامهٔ پژوهشی در افغانستان و هم در ایران نگاشته شده که هریک با رویکردی مختلف به این رمان نگریده‌اند. تنها پژوهش‌هایی که در آن به چگونگی حضور زنان در این رمان پرداخته شده، دو تحقیق در قالب پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد از دانشجویان دانشگاه‌های ایران («قدرت و مقاومت زنان در هزار خورشید تابان» از الهام سیفی و «چگونگی بازتاب حضور زنان در آثار جلال آل‌احمد و خالد حسینی» از حمیده محمدی‌زاده) است. رمان مزبور بخشی از پایان‌نامهٔ دورهٔ کارشناسی ارشد نگارنده (بررسی سیمای زن در رمان‌های معاصر افغانستان از منظر نقد فمینیستی) بوده که در کنار دو رمان دیگر به بررسی سیمای زن پرداخته است.

### نگاهی به رمان «هزار خورشید تابان»

خالد حسینی نویسندهٔ رمان *هزار خورشید تابان* در سال ۱۹۶۵ م. / ۱۳۴۴ خورشیدی در کابل دیده به جهان گشود، و یازده سال بعد در سال ۱۹۷۶ میلادی همراه با خانواده‌اش راهی فرانسه شد و بعدها از ایالات متحدهٔ آمریکا درخواست پناهندگی سیاسی کرد. وی اکنون ساکن ایالت سن‌خوزهٔ کالیفرنیا در آمریکاست. رمان‌های بادبادک باز، کوه‌ها طنین انداخت، و دعای دریا، از دیگر آثار منتشر شدهٔ او محسوب می‌شوند.

رمان *هزار خورشید تابان* (دومین اثر نویسنده) در سال ۲۰۰۷ به زبان انگلیسی منتشر شد و با استقبال بی‌سابقه‌ای روبرو گردید. ترجمه‌هایی از این رمان به دیگر زبان‌های زندهٔ دنیا نیز صورت گرفته است. نخستین برگردان در سال ۱۳۸۶ خورشیدی توسط بیتا کاظمی تحت عنوان *هزار خورشید درخشان* به زبان فارسی در ایران منتشر شد، و در همان سال و سال‌های بعد نیز ترجمه‌هایی دیگر با نام‌هایی چون *هزار خورشید تابان* توسط مهدی غبرایی، و *پریسا سلیمان‌زاده*، و *زیبا گنجی*، و *مژگان احمدی*، و *آزاده شهیدی*، و *هزار آفتاب شگفت‌انگیز* توسط منیژه شیخ‌جوادی، و *هزار*

خورشید درخشان توسط سمیه گنجی، و زامیاد سعدوندیان، و هزار خورشید با شکوه توسط ناهید سلامی، و ایرج مثال آذر، و هزار خورشید رخشان و هزار خورشید تابان توسط مژگان احمدی، و آزاده شهیدی، و هزاران خورشید فروزان توسط فیروزه مقدم عابدی، و یک هزار خورشید باشکوه توسط نفیسه معتکف منتشر گردید.

سرزمینی که هزار خورشید تابان ارائه می‌دهد، افغانستان است، و خالد حسینی می‌خواهد وضعیت زنان این کشور را در سه دهه جنگ در قالب این داستان نشان دهد: ... دوست داشتم بدانم طی این سی سال در مسیر تندباد سرنوشت افغانستان چه بر آنها گذشته است. همان‌جا بود که تصمیم گرفتم داستانی درباره زنان سرزمینم بنویسم؛ خورشیدهای تابانی که در پس برقع‌ها پنهان‌اند.

زنانی در این رمان به تصویر کشیده شده‌اند که در حاشیه زندگی قرار دارند و دیده نمی‌شوند و اهمیتی ندارند، و قربانی جنگ و خشونت و تعصبات کور و بی‌منطق گروه‌های جنگجو گردیده‌اند. تعرض به زنان، خودکشی‌ها، ازدواج‌های اجباری، زندگی و به دنیا آوردن فرزندان در شرایط اسفبار زندان و...، همگی شرایط زندگی زنان را نشان می‌دهد.

نویسنده زنان و مردانی را توصیف می‌کند که نماینده جامعه آن دوره افغانستان محسوب می‌شوند؛ زنانی مثل مریم که به جرم زن بودن از مواهب زندگی محروم‌اند و بی‌دلیل مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند، و مردانی مثل رشید که زن را حیوان خانگی می‌پندارد.

حسینی فراز و فرودهای تاریخ سیاسی کشورش را از زمان برقراری حکومت کمونیست‌ها تا سقوط طالبان در این کتاب به تصویر می‌کشد، و زنان را مهم‌ترین و اصلی‌ترین قربانی این بی‌ثباتی‌ها معرفی می‌کند. این کتاب زن محور به شدت به مناسبات سنتی حمله کرده است. محتوای «هزار خورشید تابان» برای خواننده افغانستانی نوعی تاریخ‌نگاری روزانه است، ولی برای خواننده خارجی از چیزهایی حکایت می‌کند که تنها می‌توانند در متن‌های افسانه‌ای و تاریخی در غرب نمود بیابند (باختری، ۱۳۹۶: ۲۹۶).

زبان اثر، ساده و صمیمی است و در حقیقت ضمن پرهیز از پیچیده‌گویی و پیچیده‌نویسی، به شیوه‌ای ساده و صمیمی داستان خود را روایت می‌کند.

### خلاصه روایت

داستان با سرگذشت دختری پانزده ساله به نام «مریم» آغاز می‌شود. زنی کم سن و سال که با نام «حرامزاده» مورد خطاب و تحقیر قرار می‌گیرد. او و مادرش در کلبه‌ای محقر در روستایی به نام گل‌دامن در هرات زندگی بسر می‌برند. پدرش مردی ثروتمند به نام جلیل‌خان، صاحب سه زن و نه اولاد شرعی و یک فرزند دختر (مریم) - که حرامزاده است - که برای رهایی از نام و ننگ، او و مادرش را دور از همه در کلبه‌ای محقری تنها گذاشته و هفته‌ای یکبار به ملاقات آن‌ها می‌آید.

بدبختی‌های مریم با مرگ مادرش آغاز می‌شود، که با اجبار به عقد مردی بزرگ‌سال و تندمزاج به نام «رشید» در می‌آید. با آن‌که مریم زن ایده‌آل هر مرد آن دوره است، ولی در تمام سال‌های زندگی مشترک با رشید، جز تحقیر و توهین، چیزی دیگر نصیبش نمی‌گردد.

در بخش بعدی داستان، روایت دختری خردسال به نام «لیلا» آغاز می‌شود که از کودکی با پسری به نام طارق دوست است، و در نوجوانی عاشق هم می‌شوند، اما در جریان جنگ‌های داخلی کشور، آن دو از هم جدا شده و طارق روانه پاکستان می‌گردد. مادر و پدر لیلا در حوادث جنگ کشته می‌شوند و جسد نیمه جان لیلا نیز در حالی که از طارق باردار است، توسط رشید از زیر آوار خاک نجات می‌یابد. رشید با نیرنگ و بهانه‌ای این‌که طارق کشته شده، لیلا را به عقد خود در می‌آورد. با تولد عزیزه - دختر لیلا - او نیز سرنوشتی شبیه مریم پیدا می‌کند و هر بار از سوی رشید، لُت و کوب می‌گردد. سال‌ها بعد سر و کله طارق پیدا می‌شود و رشید بنابر سوءظنی که نسبت به لیلا دارد، سعی بر کشتن وی می‌کند، اما مریم برای نجات لیلا از زیر پنجه‌های رشید، او را به قتل می‌رساند، و طالبان بابت ارتکاب این عمل، مریم را اعدام می‌کنند. در پایان نیز لیلا با طارق ازدواج می‌کند.

### شخصیت‌های زن

ایده‌ها و عقاید نویسنده رمان را شخصیت‌ها تبارز می‌دهند، در رمان هزار خورشید تابان، دو شخصیت محوری «مریم» و «لیلا»، نقش‌هایی برجسته دارند و دیگران در حکم شخصیت‌های قراردادی محسوب می‌شوند.

رمان با سرگذشت زنی به نام مریم که شخصیت محوری داستان است، آغاز می‌گردد. مریم شخصیتی ایستا دارد که در اواخر رمان و با مرگ رشید، برای اولین بار علیه ظلم قیام می‌کند. او زنی ۳۷ ساله است که پانزده بهار اول عمرش را در هرات نزد «ننه» با هزاران توهین حرام‌زاده بودن سپری کرده، و باقی‌مانده عمرش را نیز در خانه شوهر با لُت و کوب و تحقیر تمام به سر می‌رساند. او زنی زحمت‌کش، مهربان، ساده و گوشه‌گیر است که همیشه از سوی رشید، توهین می‌گردد. بنابر محرومیت و مجبوریت، او پذیرفته که تنها دلیل پیدایش وی، بیگاری و تن دادن به خواسته‌های شوهر است.

«ننه»، مادر مریم نیز پیش‌تر از سوی اربابش مورد تجاوز جنسی قرار گرفته و باردار شده بود. وی شخصیتی پس‌زده شده، قربانی تجاوز و عقده‌ای است. لیلا از دیگر شخصیت‌های محوری و پویای داستان، برای رسیدن به آرزوهای خویش، مصائبی بسیار متحمل می‌گردد. وی نماد زنی باسواد، با فرهنگ، زیرک و باتدبیر و آزاده‌ای است که علیه هر نوع بی‌عدالتی قیام می‌کند و برای خود و هم‌نوعانش، سرنوشتی عاری از خشونت رقم می‌زند.

مادر لیلا، شخصیتی قراردادی است که در جای‌جای داستان حضور به هم می‌رساند؛ زنی مثبت و هنجارشکن بدان‌گونه که خلاف تمام سنت‌ها، خودش از شوهرش خواستگاری می‌کند، اما جنگ داخلی کشور بعدها وی را دچار افسردگی مزمن می‌نماید. شخصیت‌های پلید و بدجنس داستان، مادراندرهای مریم هستند که در فرایند ازدواج وی با رشید، نقشی مهم داشتند.

### نقد و بررسی رمان

قصه جبر و فلاکت زنان اسیر در چرخه جهل و تعصب، درون‌مایه اصلی تولیدات ادبی بسیاری از نویسندگان در سال‌های اخیر است. در رمان هزار خورشید تابان نیز با چنین درونمایه‌ای روبرو هستیم. در این رمان، سیمای زنان رنج‌دیده‌ای به تصویر کشیده شده که قربانی تجاوز جنسی، ازدواج اجباری، خشونت‌های خانوادگی، حیوان‌پنداری‌های شوهران‌شان و هزار بدبختی دیگر شده‌اند. هزار خورشید تابان، تصویر زنده و موثقی از زنان قبل از جنگ و بعد از جنگ در افغانستان، و زنانگی‌های تحمیلی اجتماع مردسالار و به‌شدت زن‌ستیز فضای افغانستان است.

## ۱. تجربه‌های زنانه

### الف. ازدواج

ازدواج‌ها و پیوندهایی که در این داستان اتفاق افتاده‌اند، مطابق سنت‌های جامعه افغانستان و خواسته خانواده‌ها از نوع نهادی و سنتی بوده است. یگانه ازدواج موفق، پیوند مادر و پدر لیلاست که از نوع فرهنگی محسوب می‌شود. افرادی که در این رمان زیر یک سقف با هم کنار آمده‌اند، جبر روزگار آن‌ها را برای با هم بودن مجبور کرده و دیری نمی‌پایید که خلأ عشق، نداشتن طفل و... زندگی‌شان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به نوعی غیرقابل تحمل می‌سازد.

در فمینیسم موج دوم به ارزش‌های خانوادگی با دیدی انتقادی می‌نگریستند و بیشتر به نقش خانواده‌ها در فرودستی زنان توجه می‌کردند. جسی برنارد، نظریه‌پرداز فمینیسم لیبرال با تقسیم ازدواج به «ازدواج فرهنگی» که برای زنان جنبه آرمانی دارد و «ازدواج نهادی» که جنبه واقعیت، مورد اول را به نفع مردان و ضرر زنان می‌دانست و خواستار رهایی زنان از آن بود (ریترز، ۱۳۷۴: ۴۵۷).

ازدواج «مریم» پانزده ساله با «رشید» پنجاه ساله، ازدواجی است اجباری و غیرانسانی که مادراندر و پدر مریم برای حفظ آبروی خودشان با سرنوشت او بازی می‌کنند. مریم برای زن بودنش، حرام‌زاده بودنش و باردوش شدنش مایه ننگ و شرمساری خانواده‌اش محسوب می‌شود، و برای همین هم وی را به عقد رشید در می‌آورند تا بتوانند لکه بدنامی را پاک، و از این راه، شر حضور مریم را کمتر کنند:

«با تولد مریم، آبروی آن‌ها رفته بود و این برای‌شان فرصتی بود تا یک بار و برای همیشه، آثار اشتباه فضاحت‌بار شوهرشان را بشویند. داشتند مریم را می‌فرستادند یک جای دور، چون نفس کشیدن و حرکت کردن او مایه سرشکستگی‌شان بود.» (حسینی، ۱۳۹۵: ۵۵).

... تنها امید مریم، جلیل است که او هم خواهان زدودن این لکه ننگ است و تلاش مریم بیهوده است: «بهشان بگو؛ بگو که نمی‌گذاری با من چنین کاری کنند.» (همان: ۵۶). مریم که از دنیا و پلیدی‌هایش چیزی نمی‌داند، با اصرار مادراندرهایش، سکوت می‌کند و برای یک ثانیه سکوت، یک عمر درد می‌کشد. این ازدواج در حالتی رخ می‌دهد که تصویری از ازدواج و زندگی مشترک ندارد.



### ب. بکارت

باکرتگی اساسی‌ترین شرط دوام زندگی مشترک زن و مرد است؛ زیرا دلالت بر عفت و پاکدامنی دختر می‌کند، و در صورت عدم باکرتگی، سر زن به باد می‌رود. این دغدغه از بین رفتن نیز با لیلای ۱۴ ساله همراه است:

«لیلا از میان دندان‌هایی که تق تق به هم می‌خورد، گفت، چراغ را خاموش کند. بعد که مطمئن شد رشید به خواب رفته، از زیر تشک، چاقویی را که قبلاً قایم کرده بود درآورد و سرانگشت سبابه‌اش را با آن شکافت، بعد پتو را بلند کرد و گذاشت خون انگشتش روی ملافه‌ای که دوتایی رویش خوابیده بودند، برود.» (همان: ۲۴۰).

### ج. خانه‌داری

همه نظریه‌های فمینیستی، خانه‌داری را از شیوه‌های تولید مردسالاری می‌دانند. فمینیست لیبرال بر این عقیده است که خانه‌داری غیر عادلانه است؛ زیرا قانون، ارزش کار خانگی را به رسمیت نمی‌شناسد و فمینیست‌های مارکسیست، زنان خانه‌دار را ارتش ذخیره کار معرفی می‌کنند، اما فمینیست‌های رادیکال می‌گویند، خانه‌داری همواره کار زنان است، بنابراین باید کل نهاد ازدواج و ناهمجنس‌خواهی را زیر سؤال برد (هام، گمبل، ۱۳۸۲: ۲۱۳).

مریم همه عمر خود را مبنی بر اینکه تنها وظیفه زن، خانه‌داری است، صرف محافظت از رشید و خانه او کرده بود:

«از خود می‌پرسد مگر وقتی رشید مریض می‌شد، مریم از او مراقبت نمی‌کرد؟ مگر برای خودش و رفقاییش غذا نمی‌پخت و با وظیفه شناسی نظافت نمی‌کرد؟ مگر جوانی‌اش را به پای این مرد نریخته بود؟ آیا انصافاً او سزاوار این همه رذالت رشید بود؟» (حسینی، ۱۳۹۵: ۳۸۱).

مادر نشدن، کنیزی برای خانه و حیوانی برای پاسبانی از مریم ساخته بود که شب و روزش مصروف پاک‌کاری و پخت و پز می‌شد تا آنجا که رشید وی را شیء بیکاره‌ای می‌انگاشت. در گفتگوی با لیلای او را از رفتن به بیرون از خانه منع می‌کرد، ولی در عوض از مریم مانند یک کنیز کار می‌کشید:

«بدون من از این خانه بیرون نروی، همین؛ کاری ندارد، مگر نه؟ اگر من خانه نبودم و چیزی لازم داشتی. منظورم این است که اگر خیلی ضروری بود و نتوانستی تا آمدن من صبر کنی، مریم را می‌فرستی، او هم می‌رود و آن را برایت می‌گیرد» (همان: ۲۴۳).

#### د. جنسیت

جنس داده‌ای است طبیعی - بیولوژیکی که همراه هر موجود زنده‌ای به دنیا می‌آید و لایتغیر و ثابت است. جنسیت شامل رفتارها، نقش‌های اجتماعی و اندیشه‌های اجتماعی است که فرهنگ حاکم بر هر جامعه به عهده دو جنس زن و مرد می‌گذارد (علوی و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۲۱). واژه جنسیت، یک مفهوم اجتماعی است و با واژه جنس که به‌طور معمول برای بیان همان موضوع از دیدگاه زیست‌شناسی به کار می‌رود، متفاوت است. در جامعه‌ای که انسان‌هایش از روی جنسیت‌شان مورد توجه قرار می‌گیرند و نه انسانیت‌شان، مذکر بودن یعنی قدرت و توانایی و افتخار. مریم حمل می‌گیرد و رشید که عضوی از این جامعه مردسالار است، با خودخواهی تمام، نام و جنسیت طفل را تعیین می‌کند:

«رشید گفت: زلمای چه‌طور است؟ یک اسم مناسب پشتون.

مریم گفت: اگر دختر شد چی؟

به نظر من پسر است؛ بله. یک پسر» (همان: ۹۵).

زن بودن و دختر زاییدن در جامعه سنتی افغانستان، از جمله گناهان نابخشودنی به حساب می‌آمد که زن زچ، عامل آن بود. درین داستان نیز زن با زاییدن دختر، بر منفوریت خویش می‌افزاید:

«مریم که داشت با یک کهنه دستش را پاک می‌کرد، گفت، می‌دانی او روی تو هم دست بلند می‌کند. به همین زودی‌ها. تازه تو بهش یک دختر داده‌ای؛ پس می‌بینی که گناه تو حتی نابخشودنی‌تر از مال من است» (همان: ۲۷۲).

#### ه. سکوت زنانه

تسلیم و سازش زن در برابر مرد به شکل سکوت زنانه ظهور و بروز می‌یابد. حضور انفعالی «مریم» در گستره داستان برای حفظ آرامش خانه است. او نماینده نسلی

است که خویشان را به فراموشی سپرده و وجود هرگونه شخصیت مستقل را برای خود به رسمیت نمی‌شناسد: «پس از آنکه عادت مخرب تهاجم در کسی شکل گرفت، تکرار می‌شود، و انکار زن این عمل را به صورت عادت می‌آموزد» (باراش، ۱۳۸۲: ۲۳۸).

«ننه» اثرگذارترین فرد در زندگی اول مریم است؛ زیرا اوست که با تن دادن به زنانگی‌های تحمیلی اجتماع، به مریم همیشه گوشزد می‌کند که موجود حقیری بیش نیست؛ زیرا زن است و زنان را هنری نباید، جز تحمل زشتی‌های مذکران:

«سهم ما از زندگی همین است مریم. سهم زن‌هایی مثل ما این است که تحمل کنیم. فقط همین. می‌فهمی؟ تازه، توی مدرسه دستت می‌اندازند. آره. بهت می‌گویند حرام‌زاده. به تو حرف‌های ناجور می‌زنند» (حسینی، ۱۳۹۵: ۲۴).

رشید که آدم باغیرتی است، زنان دیگر را به دید هرزه‌ها می‌نگرد و با دید زدن‌شان لذت می‌برد، ولی زن خودش (مریم) را برای نجات از دید دیگران، در برقعی که کفنی بیش نیست، محصور می‌کند، و مریم که زن بودن را به معنای محکوم، محروم و ملکی از ملکیت‌های مرد پذیرفته، بی‌هیچ دغدغه‌ای و حتی با افتخار به این اسارت و بردگی تن می‌دهد:

«مریم اهمیت نمی‌داد. در حقیقت خیلی هم خرسند بود. رشید حرمت هرچیزی را که با هم داشتند، نگه می‌داشت. ناموس زن چیزی بود که برای او ارزش مراقبت کردن داشت. مریم از حس حمایت او احساس می‌کرد ارزش دارد. گران‌بها و مهم است» (همان: ۹۰).

مریم با تحمل کردن لُت و کوب رشید، حتی یک‌بار هم از خود نپرسیده بود به کدامین گناه وی را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد.

«ننه» هم جزئی از زنان واپس زده و به سکوت واداشته شده رمان است که از ترس هم‌چشمی، طعنه‌زنی و عیب‌جویی‌های دیگران به گوشه‌ای می‌خزد. بعدها تأثیر مستقیم آن را در رفتار و زندگی مریم می‌بینیم:

«او می‌خواست یک جای دور، یک جای پرت زندگی کند. جایی که همسایه‌ها به شکمش زل نزنند، با انگشت نشانش ندهند، زیرجلکی نهند، یا بدتر از آن با محبت‌های ریاکارانه‌شان عذابش ندهند» (همان: ۱۳).

### و. زن در برابر زن

داستان با خشونت زن علیه زن آغاز می‌شود. ننه و مادراندرهای مریم در بدبختی‌های او نقشی بزرگ دارند. بعد از مرگ ننه، وی به خانه خلیل پناه می‌برد. در آنجا با شرارت مادراندرهایش به عقد رشید در می‌آید:

«تازه من دیده‌ام که دخترهای نُه ساله را به مردهای حداقل بیست سال بزرگ‌تر از این خواستگار تو شوهر داده‌اند مریم؛ همه ما دیده‌ایم. تو چند سالت است؟ پانزده برای ازدواج یک دختر، سن خوب و مناسبی است» (همان: ۵۴).

### ز. عشق

عشق لیلا و طارق در این رمان، از نوع عشق‌های بی‌بدیلی است که در فضای افغانستان کمتر اتفاق می‌افتد. عزیزه نخستین فرزند لیلا، ثمره همین عشق باشکوه محسوب می‌شود. لیلا برای پیوستن به طارق، مصائب بی‌شماری را پشت سر می‌گذارد تا به آنجا که برای حفاظت از آخرین نشانی‌اش (عزیزه) به ازدواج با رشید پیر و بداخلاق تن می‌دهد. جاذبه این عشق چنان شدید است که طارق نیز به جستجوی لیلا از پاکستان به افغانستان بر می‌گردد و در پایان داستان نیز با هم ازدواج می‌کنند.

### ح. مادری

تن دادن به ظلم و خدا پنداری شوهر، ریشه در باورهای مادران ما دارد. این عقیده ناپسند هنوز هم از بازاری گرم برخوردار است. «ننه» مصداق تجربه‌ای تلخ از زن و مادر بودن است که به سبب همین حس از تمام زندگی دست کشیده است. ننه از نظر شخصیتی، حیثیتی عقده‌ای دارد که بغض شده و مجال رهایی‌اش نیست، و این رهایی را مکرر به «مریم» گوشزد می‌کند تا مبادا فریب دروغ‌ها و زرق و برق‌های میان‌تهی خلیل را بخورد، و همه اینها برخاسته از حس مادرانه است:

«یک جو عقل توی کله‌ات نیست! خیال می‌کنی برایش ارزشی داری، خیال می‌کنی توی خانه‌اش جایی داری، خیال می‌کنی تو را دختر خودش می‌داند! به خیالت که راهت می‌دهد! گوشت را باز کن ببین چه می‌گوییم؛ قلب مردها سیاه است مریم. مثل دل مادر که نیست؛ مثل رحم مادر خون نمی‌ریزد و برای بچه‌اش

جا باز نمی‌کند. فقط من هستم که دوست دارم. من تنها دار و ندار تو در این دنیا هستم مریم! اگر نباشم، تو هیچ چیز نداری، هیچ» (همان: ۳۳).

لیلا نیز یکی از هزارن قربانی خشونت‌های جنگی و خانمان‌سوز دوران خود است. او مادری است فداکار که برای نگه داشتن نطفهٔ یادگاری طارق، به ازدواج با رشید تن می‌دهد:

«می‌دانست کاری که می‌کند ناشایست است. کاری ریاکارانه و شرم‌آور که بی‌انصافی بزرگی در حق مریم بود. هرچند بچهٔ توی شکمش حتی قد یک توت هم نبود، اما لیلا از خودگذشتگی‌های یک مادر را احساس می‌کرد، و پاکدامنی اولین چیزی بود که باید آزش می‌گذشت. دستش را روی شکمش گذاشت. چشم‌هایش را بست.» (همان: ۲۳۹).

## ۲. تعامل با جهان مردانه

### الف. تنبیه و تحقیر

«خشونت علیه زنان را می‌توان به دو نوع کلی بدنی و روانی تقسیم کرد. خشونت بدنی ممکن است به صورت حمله به زن، ضرب و جرح او، رفتار جنسی آزاردهنده، فشار و تحمیل بدنی مانند اجبار کاری صورت گیرد. خشونت روانی گاه در کلام و گفتار است که نمونه‌های آن عبارتند از انتقاد ناروا، تحقیر، بددهانی، فحاشی، توهین، تمسخر، گوشه و کنایه، متلک‌پرانی، حالات چهرهٔ حاکی از خشم، بی‌اعتنایی، تنفر، تمسخر و...» (سالاری‌فر، ۱۳۸۹: ۱۰۱).

در این رمان با هر دو نوع خشونت بدنی و روانی روبرو هستیم که زنان داستان (مریم و لیلا) بار آن را با خود حمل می‌کنند. مریم زنی است قربانی خشونت‌های جنسی و اجتماعی؛ زنی که از ابتدای زندگی تنها واژهٔ گوش‌آشنایش «حرامزاده» بوده که به گرات آن را از زبان مادرش در هنگام فحش دادن شنیده بود:

«ای حرامزادهٔ نیم‌وجبی دست‌وپا چلفتی؛ این بود مزد آن همه مصیبت که تحمل کردم! یک حرامزادهٔ نیم‌وجبی دست و پاچلفتی ارثیه بر باد ده!» (حسینی، ۱۳۹۵: ۸).

حرامزاده بودن، بزرگ‌ترین حسرت و دغدغهٔ زندگی مریم است، و تأثیرش چنان ژرف است که از همان آوان کودکی تا هنگام مرگ، خود را موجودی حقیر، زشت و بار دوش می‌پندارد: «مریم بعدها که بزرگ‌تر شد، معنی آن را فهمید. او از طرز گفتن ننه، بیشتر عذاب می‌کشید، نه از تکرار آن؛ طوری که انگار آن را روی صورت مریم تُف می‌کرد. آن وقت

بود که فهمید منظور ننه چیست. این که حرام‌زاده یک موجود ناخواسته است، این که او یک بچه نامشروع است که هرگز نمی‌تواند قانوناً ادعای چیزهایی را بکند که بقیه دارند؛ چیزهایی مثل محبت، خانواده، کاشانه و حق پذیرفته شدن» (همان: ۸).

این تحقیرها با مرگ ننه پایان نمی‌یابد، بلکه به شکل خطرناک‌تر (تحقیر توام با لُت و کوب)، در پیوند با رشید ظهور می‌کند. مریم بی‌هیچ اراده و مقاومتی تسلیم خشونت‌های روانی و بدنی رشید که نماد مردسالاری مطلق و خشونت است، شده است:

«دست او را چنگ زد، بازش کرد و یک مشت قلوه‌سنگ توی آن ریخت [و گفت]: بریز همه‌اش را توی دهانت. بعد گفت، حالا بجو» (همان: ۱۱۴).

#### ب. شی‌سازی جنسی

منتقدان فمینیست بر این باوراند که «شی‌سازی جنسی از مراحل اصلی انقیاد زنان است؛ زیرا احساس جنسی را به یک واقعیت مادی تبدیل می‌کند» (هام، گمبل، ۱۳۸۲: ۴۰۶).

خالد حسینی، کالاکونگی زنان، شی‌پنداری و نگاه جنسی مردان را نسبت به زنان به تصویر می‌کشد. اختیار نداشتن زن در انتخاب همسر آینده‌اش و تن دادن به خواسته‌های دیگران، مصادیقی از سرنوشت شومی است که هر زن افغانستانی آن را تجربه کرده است. مریم، مایملک رشید است و به مالکی می‌ماند که زمین را فقط برای شخم‌زدن می‌خواهد و بس:

«درحالی‌که با سر به چمدان مریم اشاره می‌کرد، گفت، خیال داری تا ابد درش بسته بماند؟ فکر کردم لابد به زمان نیاز داری؛ اما بیهوده است. یک هفته گذشته و...، خوب، دیگه انتظار دارم از فردا صبح مثل یک زن شوهردار رفتار کنی. فهمیدی؟»

- «جواب بده».

- «چشم» (حسینی، ۱۳۹۵: ۷۲).

خودخواهی و برترپنداری در سیمای رشید موج می‌زند. برای کام جویی از مریم، باورهای دینی را پیش می‌کشد و وی را شیئی برای لذت‌جویی مرد قلمداد می‌کند:

«رشید، بریده بریده گفت، این کار خجالت ندارد مریم. همه زن شوهرها این کار را می‌کنند. رسول خدا هم سفارش کرده. خجالت ندارد. چند لحظه بعد، پتو را کنار زد و از اتاق بیرون رفت و دختر را با رد سرش روی بالش، با انتظار برای تسکین

درد زیر دلش، با تماشای ستاره‌های منجمد آسمان و ابری که مثل تور عروس روی چهره ماه افتاده بود، تنها گذاشت» (همان: ۸۶).

مریم در جامعه‌ای زندگی می‌کند که زن را شیء و لعبتی برای عشق‌بازی می‌پندارند و صرفاً برای زیبایی‌اش مورد احترام قرار می‌گیرد و نه خوبی‌ها و انسانیت:

«رشید به دختر گفت، ... و اما تو، تو بنز می‌شدی، یک بنز نو و براق درجه یک. آدم باید حسابی ... مراقب ... بنز باشد؛ می‌دانی به خاطر احترام به زیبایی و خوش‌ساخت بودنش (همان: ۲۴۳). بدون من از این خانه بیرون نروی. ... مریم را می‌فرستی، او هم می‌رود و آن را برایت می‌گیرد. خب، آدم که نمی‌تواند از ولگا و بنز یک‌جور استفاده بکند» (همان: ۲۴۴).

### ج. تجاوز جنسی

تجاوز جنسی عملی سیاسی است که اختیار بدن زن را از او سلب می‌کند؛ عملی پرخاشگرانه که تهدید به مرگ همراه دارد. انتخاب قربانی تجاوز بی‌هیچ تبعیضی صورت می‌گیرد؛ یعنی هیچ زنی از تجاوز در امان نیست. تجاوز به زنان می‌آموزد که در انقیاد مردان‌اند و ایشان را در هراس دائم نگه می‌دارد (پاملا، والاس، ۱۳۸۵: ۲۳۶).

مردان به‌طور طبیعی عامل تجاوز، و زنان قربانی آن‌اند. فمینیست‌ها معتقدند که تجاوز جنسی نمایشی از خشونت و سلطه‌جویی است و قربانی را از ارزش و اعتبار انسانی خالی می‌کند. به علت همین بی‌ارزشی و احساس حقارت بود که «ننه» گوشه‌نشینی را اختیار کرده بود.

«ننه» قربانی هوس‌رانی‌های اربابان و مذکران جامعه‌ی مردسالار گردیده و این مسئله در عقده‌مندانه برخورد کردنش، نقشی برجسته دارد: «ننه، زمانی یکی از پیش‌خدمت‌هایش بود. تا این که شکمش بالا آمد» (همان: ۱۰). نوع دیگر تجاوز در این رمان، همخوابگی‌های رشید با مریم و لیلا زیر نام پیوند زناشویی است.

### د. مردسالاری سنتی

مردسالاری، نظام سلطه‌ی مردانه است که از طریق نهادهای اقتصادی-سیاسی و اجتماعی‌اش، زنان را سرکوب می‌کند، و رشید نمونه‌ای از انسان‌های مزخرف و حیوان

صفتی به حساب می‌آید که جهان‌بینی‌اش در حدّ جنسیت و دغدغه‌های مربوطه است. وی برای زن به عنوان انسانی کامل، ارزشی قائل نیست و او را حیوانی برای بهره‌کشی جنسی می‌پندارد. دیدگاهش نسبت به زنان دیگر نیز از جنسی بودن ذهنش حکایت می‌کند. صحبت از غیرتی به میان می‌آورد که خودش ذره‌ای از آن را به ارث نبرده و شبیه تمامی اذهان مردسالار، آزادی و برابری برای زن را نوعی بی‌حیایی می‌پندارد و خود و هم‌نوعانش را صاحب‌اختیار و زنان را مایملک می‌انگارد:

«من مشتری‌هایی دارم که زن‌های‌شان را به مغازه‌ام می‌آورند. زن‌هایی که بی‌حجاب‌اند. آن‌ها مستقیم با من حرف می‌زنند. بدون شرم و حیا صاف توی چشمم نگاه می‌کنند. آرایش می‌کنند و دامن‌هایی می‌پوشند که زانوهایشان می‌افتد بیرون. حتی گاهی وقت‌ها پاهایشان را می‌گذارند جلوی من. زن‌ها این کارها را می‌کنند برای اندازه‌گیری، و شوهرهایشان همان‌جا می‌ایستند و نگاه می‌کنند. اجازه‌چنین کاری را به آن‌ها می‌دهند. عین خیال‌شان هم نیست که یک نامحرم به پای لخت زن‌هایشان دست می‌زند! به گمانم آن‌ها خیال می‌کنند مردهای متجددی هستند و روشن‌فکرانند به خاطر تحصیلات‌شان. اصلاً ملتفت نیستند که دارند عزت و ناموس‌شان را ضایع می‌کنند. ... سرش را تکان داد. راستش این چیزها آزارم می‌دهند، وقتی می‌بینم یک مرد اختیار زنش دستش نیست» (همان: ۷۹ - ۷۸).

از دیگر شخصیت‌هایی که در این رمان مورد خشونت قرار گرفته، «نغمه» است:

«می‌گفت پدرش قول او را به مردی خیاط داده بود که سی سال از خودش بزرگ‌تر بود. نغمه سعی کرده بود با جوانی که پسر ملّای محل بود و خاطرخواهش شده بود، به گردیز فرار کند، اما نتوانسته بودند از کابل خارج شوند. وقتی دستگیر و بازگردانده شده بودند، پسر ملّای اول شلاق خورده و بعد توبه کرده و گفته بود که نغمه با سلاح زنانه او را اغوا کرده. گفته بود نغمه او را جادو کرده. قول داده بود دوباره خودش را وقف آموختن قرآن کند. پسر ملّای آزاد شده بود. برای نغمه پنج سال بریده بودند» (همان: ۳۹۷).

خالق رمان، دورانی را به تصویر کشیده که زنان به مثابه حیوان خانگی مورد استفاده جنسی قرار می‌گرفتند، و حکومت زن‌ستیز آن دوره نیز برای ادامه این روال، قوانینی را تصویب کرده بود:



«زن باید همیشه در منزل بماند. جایز نیست که زن بدون هدف در خیابان‌ها پرسه بزنند. اگر زنی بخواهد بیرون از منزل برود، باید یکی از محارم همراهش باشد. اگر زنی در خیابان تنها دیده شود، پس از تحمل تازیانه، به خانه بازگردانده خواهد شد. چهره زن، تحت هیچ شرایطی نباید نمایان باشد. بیرون از منزل، زن باید برقع به سر داشته باشند. در غیر این صورت به شدت شلاق خواهند خورد. آرایش کردن ممنوع است.

زیورآلات ممنوع است.

زن نباید لباس شاد و رنگی به تن کنند.

زن نباید صحبت کنند، مگر این که با آن‌ها صحبت شود.

زن نباید با مردان تماس چشمی داشته باشند.

زن نباید در مکان‌های عمومی بخندند، در غیر این صورت شلاق خواهند خورد.

زن نباید لاک بزنند. در غیر این صورت یک انگشت فرد متخلف قطع خواهد شد. مدرسه رفتن برای دختران ممنوع است. تمام مدارس دخترانه در اسرع وقت بسته خواهند شد.

زن حق کار کردن ندارند.

اگر زنی زنا کند، سنگ‌سار خواهد شد.» (همان: ۳۰۴ - ۳۰۳).

این قوانین شوربختانه تأثیری منفی و عمیق بر اذهان عامه وارد کرد تا جایی که حتی بعد از شکست طالبان، فضای زن‌ستیز هم‌چنان در جامعه افغانستان حفظ شد و تلاش‌های بیست‌ساله پساطالبانی برای زدودن و اصلاح این فضا، با تسلط دوباره طالبان بر افغانستان، همه را نقش بر آب کرد.

### نتیجه‌گیری

«هزار خورشید تابان» حکایت از خورشیدهای پنهان شده در پشت برقع‌ها و کورسوی محو شده در متن جامعه مردسالار دارد، و بازتابی از سیمای واقعی زنان این سرزمین است که به شکل زنان قربانی و محکوم و محروم، مورد ظلم جامعه مردسالار به تصویر کشیده شده است. در این اثر، خالد حسینی به بیان تجربه‌های

زنانه و تعامل شخصیت‌ها با دنیای مردانه از قبیل ازدواج، سکوت، عشق، تجاوز جنسی، تنبیه، تحقیر و... می‌پردازد.

ازدواج‌ها در این رمان از نوع سنتی و نگاه به زن، شیء‌انگارانه و جنسی است؛ زیرا زنانگی تحمیلی اجتماع، زن را به عنوان شیئی برای لذت و کام‌جویی در طول تاریخ مردانه به معرفی گرفته است. زنان این رمان، سیمای برجسته زنان افغانستانی است که قوانین خودساخته مردانه را به نام سنت و آیین، زندگی می‌کنند. زنانی که محکومیت و محرومیت را به نام عفت و شرافت به بهای دنیای زنانه‌شان تحمل نموده و دنیای آرمانی خود را به باد فراموشی سپرده‌اند. جو غالب در رمان، مردانه است و مردسالاری به شکل قوی و سنتی آن به نمایش گذاشته شده است.

## منابع

- ابوت، پاملا؛ کلا، والاس (۱۳۸۵). جامعه‌شناسی زنان. ترجمه منیژه نجم عراقی. تهران: نشر نی.
- باختری، منیژه (۱۳۹۶). دستینه‌های بی‌دستور (حاشیه‌نویسی‌هایی بر ادبیات داستانی). کابل: انتشارات تاک.
- باراش، سوزان شیپرو (۱۳۸۲). زن دوم. ترجمه منیژه شیخ جواد. تهران: پیکان.
- پاینده، حسین (۱۳۸۲). گفتمان نقد: مقالاتی در نقد ادبی. تهران: خانه کتاب.
- حسینی، خالد (۱۳۹۵). هزار خورشید تابان. ترجمه زیبا گنجی. پریسا سلیمان‌زاده. چاپ یازدهم. تهران: انتشارات مروارید.
- ریترز، جورج (۱۳۷۴). نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علمی.
- سالاری فر، محمدرضا (۱۳۸۹). خشونت خانوادگی علیه زنان. قم: هاجر.
- علوی، نورالدین و دیگران (۱۳۸۸). زن، شریعت، جنسیت. کابل: انتشارات سعید.
- مکنزی، یان و دیگران (۱۳۷۵). ایدئولوژی‌های سیاسی. ترجمه م قائم. تهران: مرکز.
- وولف، ویرجینیا (۱۳۹۲). اتاقی از آن خود. ترجمه صفورا نوربخش. کابل: انتشارات آرمان شهر.
- هام، مگی؛ گمبل، سارا (۱۳۸۲). فرهنگ نظریه‌های فمینیستی. ترجمه فیروزه مهاجر و دیگران. تهران: نشر توسعه.